



## بومی‌سازی علوم انسانی در نظام آموزش عالی ایران: چالش‌ها، موانع و راهکارها

مرجان عسگری بابادی<sup>۱</sup>، عبدالله پیروزی<sup>۲</sup>

### چکیده

هدف این پژوهش، تحلیل عمیق چالش‌ها، موانع و راهبردهای بومی‌سازی علوم انسانی در نظام آموزش عالی ایران با تأکید بر نقش آن در ارتقاء هویت ملی و افزایش کارآمدی نظام آموزشی است. پژوهش حاضر بر این مسئله متمرکز است که تداوم اتکای ساختار علوم انسانی بر مدل‌های وارداتی، به ویژه الگوهای غربی، غالباً نیازهای معرفتی، فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران را بی‌پاسخ گذاشته و زمینه ساز ناکارآمدی آموزشی، گسست میان سنت و مدرنیته و تضعیف هویت ملی شده است. با بهره‌گیری از رویکرد کیفی و تحلیل محتوای منابع نظری، ابتدا موانع و چالش‌های اصلی پیش‌روی بومی‌سازی، مانند تقلیدگرایی، ساختارهای دیوان‌سالار، ضعف پیوند حوزه و دانشگاه و نگاه یک‌سویه به علوم غربی شناسایی شدند. سپس راهبردهای تحقق بومی‌سازی، از جمله تقویت تعامل میان‌رشته‌ای، بازنگری رویکردها، توجه به ظرفیت‌های فرهنگی و تاریخی بومی، و اتخاذ رویکرد انتقادی-اعتدالی نسبت به علوم وارداتی مورد بررسی قرار گرفت. یافته‌ها نشان می‌دهد تحقق بومی‌سازی اثربخش، مستلزم برنامه‌ریزی هدفمند، تعهد ملی و بازنگری در ساختارهای علمی موجود است و می‌تواند زمینه‌ساز تقویت هویت ملی و افزایش کارآمدی نظام آموزش عالی کشور باشد.

### کلیدواژه‌ها:

بومی‌سازی علوم انسانی، نظام آموزش عالی ایران، چالش‌ها، راهبردها، تحول، علوم انسانی

۱۴

دوره ۴، شماره ۲، پیاپی ۱۴  
تابستان ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:  
۱۴۰۴-۲-۱۴

تاریخ پذیرش:  
۱۴۰۴-۵-۲۵

صص: ۶۶-۷۱

شابا چاپی: ۵۵۹۹-۲۳۲۲

رتبه علمی

ب

بررسی صحت گواهی در:  
JOURNALS.MSRT.IR

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

۲. استادیار، گروه معارف اسلامی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

(نویسنده مسئول) piroziabdola@yahoo.com

## ۱. مقدمه و بیان مسأله

علوم انسانی به‌عنوان یکی از ارکان بنیادین توسعه اجتماعی، فرهنگی و فکری جوامع، نقشی تعیین‌کننده در تبیین و هدایت سیاست‌گذاری‌های کلان ایفا می‌کند. در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، علوم انسانی توانسته‌اند ضمن بازتاب دادن زمینه‌های فرهنگی و تاریخی بومی، به تولید دانش بومی، تقویت هویت ملی و ارتقاء سرمایه فرهنگی منجر شوند. اما در ایران، علی‌رغم تأکیدهای مکرر بر لزوم تحول در این حوزه، ساختار غالب علوم انسانی همچنان متکی به نظریه‌ها، مفاهیم و روش‌شناسی‌های برگرفته از سنت فکری غربی است؛ سستی که در زمینه‌های تاریخی، فلسفی و معرفتی متفاوتی شکل گرفته است. این وابستگی نظری و معرفتی، از یک طرف موجب گسست میان نظام آموزش عالی و واقعیات فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران شده، و از طرف دیگر، به ناکارآمدی آموزشی، تقلیل نقش دانشگاه در فرآیند توسعه ملی، و تضعیف هویت فرهنگی منجر شده است. در چنین شرایطی، ضرورت بازاندیشی در الگوهای رایج آموزش و پژوهش در علوم انسانی بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود؛ به‌ویژه با توجه به مطالبات انباشته برای بومی‌سازی علوم انسانی پس از انقلاب اسلامی و در اسناد بالادستی مانند نقشه جامع علمی کشور، سند تحول بنیادین آموزش و برنامه‌های کلان فرهنگی.

بومی‌سازی علوم انسانی، به معنای بازتولید مفاهیم، نظریه‌ها و سازوکارهای آموزشی-پژوهشی مبتنی بر زمینه فرهنگی، تاریخی و معرفتی ایران، می‌تواند پاسخی علمی و راهبردی به بحران وابستگی فکری و گسست معرفتی موجود باشد. این فرایند نه به معنای طرد دانش جهانی، بلکه به معنای نقد، بازخوانی و بازآفرینی علوم انسانی متناسب با نیازهای بومی است. با این حال، مسیر تحقق این هدف با موانع متعدد معرفتی (مانند تقلیدگرایی و بی‌اعتمادی به تولید نظریه بومی)، ساختاری (مانند ضعف نهادهای پشتیبان) و گفتمانی (نظیر تقلیل بومی‌سازی به شعار سیاسی یا هویتی) مواجهه است (جمشیدی و همکاران، ۱۳۹۴؛ رادپور، ۱۳۹۸).

از این جهت، مسئله اصلی این پژوهش آن است که: چرا و چگونه علوم انسانی در ایران، علیرغم سابقه و ظرفیت‌های فرهنگی غنی، نتوانسته‌اند به صورت مؤثر بومی‌سازی شوند؟ و چه راهبردهایی می‌توانند زمینه تحقق این هدف را در نظام آموزش عالی کشور فراهم کنند؟ پاسخ به این پرسش‌ها می‌تواند علاوه بر پر کردن خلأ نظری در ادبیات علوم انسانی بومی، به بازسازی رابطه میان دانش، فرهنگ و هویت ملی نیز کمک کند. با توجه به این شرایط، بومی‌سازی علوم انسانی نه به عنوان پروژه‌ای صرفاً آکادمیک، بلکه به عنوان یک ضرورت همه‌جانبه علمی و فرهنگی باید تلقی شود. تحقق این هدف نیازمند شناسایی دقیق خلأهای نظری، ساختاری و اجرایی، آسیب‌شناسی وضعیت موجود، و تلاش برنامه‌ریزی شده برای خلق و پیاده‌سازی الگوهای معرفتی، آموزشی، پژوهشی و سیاستی منطبق بر فرهنگ، تاریخ، و نیازهای جامعه ایران است. پژوهش حاضر با درک اهمیت موضوع، بر آن است که به تحلیل عمیق چالش‌ها و موانع بومی‌سازی علوم انسانی در



نظام آموزش عالی ایران، و همچنین راهبردهای لازم برای ارتقاء جایگاه این علوم در فرآیند هویت سازی و توسعه کشور پردازد. در نهایت، انتظار می‌رود نتایج این پژوهش بتواند مسیر تحقق بومی‌سازی را روشن‌تر سازد و در تقویت هویت ملی و کارآمدی دانشگاه‌های ایران سهم موثری ایفا کند.

هدف پژوهش حاضر این است که تلاش کند با بهره‌گیری از روش تحلیلی - اسنادی و تحلیل محتوای کیفی اسناد رسمی و متون نظری کلیدی، تصویری نظام‌مند و چندبعدی از این موضوع ارائه دهد. نوآوری این پژوهش در تلفیق دیدگاه‌های نظری پیرامون ضرورت و مبانی بومی‌سازی با تحلیل اسناد سیاست‌گذاری کلان کشور است که به طراحی چارچوبی تحلیلی برای دسته‌بندی موانع (معرفتی، ساختاری، نهادی و اجرایی) و استخراج راهکارهای عملیاتی قابل اجرا در سطح نهادهای علمی کشور می‌انجامد. این رویکرد تلفیقی نه تنها به بررسی جامع ضرورت‌ها و چالش‌های بومی‌سازی علوم انسانی می‌پردازد، بلکه با راه‌حل‌های متناسب با ساختارهای واقعی آموزش عالی کشور، گامی در جهت ارتقای نظری و عملی ادبیات این حوزه برداشته و امکان عملیاتی‌سازی بومی‌سازی علوم انسانی را در ایران فراهم می‌آورد.

## ۲. روش پژوهش

در این پژوهش، از رویکرد کیفی به منظور بررسی عمیق و تفسیرگرایانه موضوع بومی‌سازی علوم انسانی در ایران استفاده شده است. ماهیت مسئله و اهداف تحقیق، بهره‌گیری از روش تحلیلی - اسنادی را ایجاب می‌کند؛ چرا که این روش زمینه را برای گردآوری، دسته‌بندی و تحلیل نظام‌مند مفاهیم و داده‌های موجود در منابع اسنادی و نظری فراهم می‌سازد. داده‌های مورد نیاز این پژوهش، با مطالعه و تحلیل محتوای منابع مکتوب گردآوری شده‌اند. این منابع شامل متون نظری، اسناد علمی، سیاست‌نامه‌ها و مقالات علمی-پژوهشی داخلی و خارجی مرتبط با مسئله بومی‌سازی علوم انسانی در ایران هستند. در فرآیند گردآوری داده‌ها، منابعی انتخاب شده‌اند که ابعاد مختلف وضعیت علوم انسانی در کشور، چالش‌ها و موانع انطباق آن با ساختار فرهنگی و اجتماعی ایران، و همچنین راهبردها و راه‌حل‌های ارائه شده را مورد توجه قرار داده‌اند. در مرحله بعد، داده‌های گردآوری شده با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی بررسی و تفسیر شده‌اند تا مفاهیم کلیدی شناسایی و دسته‌بندی شوند. در این مرحله، تلاش شده است با تمرکز بر موضوعات اصلی همچون «بومی‌سازی»، «هویت ملی»، «کارآمدی نظام آموزشی» و سایر مفاهیم مرتبط، الگوهای نظری و چالش‌های پیش‌رو به طور دقیق مورد مطالعه قرار گیرد. تحلیل داده‌ها مبتنی بر استخراج مضامین مشترک، شناسایی نقاط ضعف و قوت سیاست‌های اتخاذ شده، و بررسی دیدگاه‌های مختلف متخصصان و صاحب‌نظران در زمینه علوم انسانی و بومی‌سازی آن در ایران صورت گرفته است. در نهایت، هدف اصلی از این رویکرد پژوهشی، دستیابی به تبیینی جامع و کاربردی از موانع و راهبردهای بومی‌سازی علوم انسانی بوده است، به گونه‌ای که یافته‌های تحقیق علاوه بر غنای نظری، قابلیت ارائه راهکارهای عملی و پیشنهادی برای سیاست‌گذاران و متولیان آموزش عالی کشور را داشته باشد. به این ترتیب، پژوهش حاضر کوشیده است تا ضمن



شناسایی دقیق چالش‌ها و ظرفیت‌های موجود، مسیر ارتقاء علوم انسانی متناسب با فرهنگ، تاریخ و نیازهای واقعی جامعه ایران را روشن‌تر سازد.

در این پژوهش، داده‌ها شامل کتاب‌ها، مقالات علمی و پژوهش‌های نظری مرتبط با هویت ملی و بومی‌سازی علوم انسانی بوده است. این منابع از طریق مرور نظام‌مند انتخاب شدند و مورد بررسی تحلیلی قرار گرفتند. رویکرد پژوهش در مرحله تحلیل، بر پایه تحلیل محتوای نظری و استخراج الگوهای معنایی و استدلالی در متون علمی استوار بوده است. در این فرآیند، مفاهیم محوری در حوزه هویت ملی و نحوه بازنمایی آن در ادبیات علمی بررسی شده و نتایج حاصل در قالب یافته‌های توصیفی و تحلیلی طبقه‌بندی شده‌اند.

### ۳. پیشینه تحقیق.

موضوع «بومی‌سازی علوم انسانی» یکی از دغدغه‌های اصلی فضای فکری و سیاست‌گذاری علمی در ایران، به ویژه در دو دهه اخیر بوده است. مطالعات متعددی به ابعاد مختلف این موضوع از ضرورت، امکان، مبانی معرفت‌شناختی و فرهنگی آن پرداخته‌اند. برای نمونه، برزگر (۱۳۸۹) مقاله‌ای تحت عنوان: رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی، که نخست از بومی‌سازی علوم انسانی تلقی معتدلی را ارائه داده و سپس تلاش کرده برای رهیافت علوم انسانی هم‌مچون سایر رهیافت‌ها زمینه تدوین اولیه سه‌گانه روش‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی را فراهم کند. باقری (۱۳۸۷) در اثر خود به ضرورت بازاندیشی در مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی پرداخته و ناسازگاری برخی از انگاره‌های غربی را با بافت فکری و فرهنگی جوامع اسلامی برجسته ساخته است. همچنین، جمشیدی و همکاران (۱۳۹۴) با رویکردی نظری و تحلیل‌گفتمانی، به بررسی فرآیند بومی‌سازی علوم انسانی پرداخته و بر اهمیت نظام‌سازی فکری مبتنی بر مبانی اسلامی تأکید کرده‌اند. این آثار عمدتاً بر ابعاد نظری و مبانی فکری بومی‌سازی تمرکز داشته‌اند. در سطحی دیگر، برخی پژوهش‌ها به صورت مشخص‌تری به بومی‌سازی در حوزه‌های خاص علوم انسانی پرداخته‌اند. به عنوان مثال، مطالعاتی نظیر رادپور و همکاران (۱۳۹۸) در حوزه روان‌شناسی و امیدیان و زندوانیان (۱۳۹۸) در حوزه تعلیم و تربیت، به بررسی چالش‌ها و راهبردهای بومی‌سازی در این رشته‌های تخصصی پرداخته‌اند. این تحقیقات معمولاً با رویکرد توصیفی یا تطبیقی به بررسی ابعاد محدودتر موضوع بسنده کرده‌اند. علاوه بر این، تحقیقاتی به موانع نهادی و اجرایی بومی‌سازی در ساختارهای آموزش عالی کشور نیز اشاره کرده‌اند. طالبی و همکاران (۱۴۰۲) در پژوهش خود به این موانع پرداخته‌اند. فرزانه‌پور (۱۳۸۵) با تبیین جایگاه علوم انسانی در توسعه ملی، بر اهمیت تولید مفاهیم و نظریه‌های بومی برای تقویت استقلال فکری، خوداتکایی نظری و مشارکت فعال در نظام علمی جهان تأکید کرده است. مقاله دیگری از اسفندیاری (۱۳۸۶) به تحلیل بازنمایی انقلاب اسلامی در گفتمان جهانی پرداخته و فرصت‌هایی را برای بازآفرینی روایت‌های معرفتی بدیل در حوزه علوم انسانی از دل تجربه تاریخی ایران مطرح کرده است. پوریانی (۱۳۹۱) در پژوهش خود به ضرورت هماهنگی علوم



انسانی با ارزش‌ها و ساختارهای فرهنگی جامعه ایران پرداخته و بر نقش آن در ارتقاء توان نظری بومی و تقویت هویت جمعی تأکید کرده است. نصیری (۱۳۹۴) با تمرکز بر ناکارآمدی نظریه‌های اقتصادی غربی در تبیین مشکلات کشورهای در حال توسعه، بر لزوم تدوین نظریه‌های بومی علوم انسانی برای پاسخ‌گویی به چالش‌هایی نظیر فقر، بیکاری و تورم در ایران تأکید دارد. Smith & Kumar (۲۰۲۱) در یک مطالعه تطبیقی بر تجربه کشورهای پسااستعماری چون هند و نیجریه، نشان داده‌اند که بومی‌سازی علوم انسانی چگونه می‌تواند به استقلال معرفتی، بازسازی هویت فرهنگی و مشارکت فعال در تولید دانش جهانی بینجامد. این پژوهش نشان می‌دهد که ایران در این مسیر تنها نیست و می‌تواند از تجربه دیگر کشورها نیز بهره‌مند شوند. با وجود گستردگی این مطالعات، همچنان خلأ مشخصی در طراحی یک مدل مفهومی جامع برای تحلیل چالش‌ها و ارائه راهبردهای عملی بومی‌سازی علوم انسانی در مقیاس نظام آموزش عالی کشور به چشم می‌خورد. پژوهش حاضر درصدد است با رویکردی ترکیبی و تحلیلی، این خلأ را پر کرده و به الگویی نظام‌مند و کاربردی دست یابد.

## ۴. مفهوم شناسی و مدل مفهومی

### ۴-۱- بومی‌سازی علوم انسانی

بومی‌سازی به معنی تغییر ایجاد کردن در علم یا هر محصول وارداتی به هدف انطباق با جامعه است که مورد توجه بسیاری از متفکران کشورهای جهان سوم و در حال توسعه می‌باشد این موضوع متفاوت با علم بومی‌سازی است. برخی از صاحب‌نظران معتقدند: بومی‌سازی (بومی‌شدن) یعنی اینکه ما از جوامع دیگر علوم را استخراج کنیم و آن را منطبق با نیازهای فکری خود تغییر دهیم، ولی بومی بودن به این معناست که از ابتدا در زمینه‌های فکری جامعه، علوم بوجود آمده‌اند و همان کشور خاستگاه اولیه علم بومی می‌باشد اما علم بومی شده خاستگاهی خارج از آن کشور دارد. (باقری، ۱۳۸۷: ۵۸-۵۷) اسنیولی در این مورد می‌گوید: «علم بومی به دانش علمی بلند مدتی که معمولاً به صورت شفاهی در فرهنگ افراد وجود دارد، همچنین دانش علمی تمامی افراد به عنوان مشارکت کنندگان یک فرهنگ که تحت تأثیر دیدگاه جهانی و علائق نسبی جوامع بومی خود هستند، ارتباط دارد» (توکلی زاده راوری و دیگران، ۱۳۹۳: ۳۳۸)

برخی بر این باورند که همین که علم وارد یک کشور می‌شود بومی می‌شود مثلاً در کشور کامرون پژوهشگری با نام نکمیک (۲۰۰۶) با بررسی محتوی نامه‌های خصوصی و بخش قدردانی پایان نامه‌های تحصیلات تکمیلی، این موضوع را بررسی کرد که بر اساس سنتی فرهنگی در کامرون، تا چه حد قدردان بزرگترها و افرادی که در زندگی و موفقیت فرد نقشی ایفا کرده‌اند، بوده‌اند. پژوهشگر مذکور بر این باور است، توجه به این موضوع فرهنگی در رساله‌ها نشان نوعی بومی‌سازی می‌باشد؛ یعنی پژوهشگر و محصلان در رشته‌های وارداتی، بعضی از شاخص‌های مهم فرهنگی را حفظ کرده‌اند. البته اگر سطوح مختلفی برای بومی‌سازی مد نظر باشد همچنین اقدامی جزء سطوح پایینی بومی‌سازی می‌باشد. (امیدیان، ۱۳۹۸: ۲۳۰) از نظر پژوهشگر، بومی‌سازی یک فرآیند پویا و متغیر است که در آن ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی، دینی، زبانی،



اقتصادی و تاریخی هر جامعه در سطح محلی یا منطقه‌ای مدنظر قرار می‌گیرد. این فرآیند در تطابق با زمان، مکان و شرایط جغرافیایی، به نیازها و اقتضائات خاص آن جامعه پاسخ می‌دهد و در عین حال، از دستاوردهای علمی، فرهنگی و تمدنی جهانی نیز بهره‌مند می‌گردد.

#### ۲-۴- هویت ملی

مفهوم هویت ملی و قومی، به عنوان گونه‌ای از هویت جمعی، دلالت بر احساس همبستگی عاطفی با اجتماع وسیع ملی و قومی و تعهد و وفاداری به آن دارد. در حوزه علوم اجتماعی و انسانی، دیدگاه غالب بر این است که مفهوم ملت مبتنی بر اشتراک نژادی یا ساختار دولت واحد نیست؛ بلکه عوامل بنیادین سازنده ملت و ملیت عبارتند از زبان مشترک، دین مشترک و سرزمین مشترک. با این حال، هیچ یک از این سه عامل به تنهایی نمی‌تواند شاخص انحصاری ملت و ملیت محسوب شود. در برخی از رشته‌های علمی، نظیر علوم سیاسی، مفاهیمی چون دولت، اقتدار سیاسی و جامعه مدنی جایگزین اصطلاح ملت می‌گردند. در جغرافیای انسانی، سرزمین مشترک به عنوان عامل محوری در پیوندهای ملی تلقی می‌شود، در حالی که در فلسفه، وحدت فرهنگی و پیشینه تاریخی مشترک اهمیت بیشتری می‌یابد. در این میان، انسان‌شناسان بر نقش روابط خویشاوندی و احساس تعلق جمعی به عنوان عوامل اساسی در شکل‌گیری هویت ملی و قومی تأکید می‌کنند. در همین زمینه، جامعه‌شناسان و روانشناسان اجتماعی، توجه ویژه‌ای به مفهوم "هویت ما"، "احساسات مشترک" و "آگاهی جمعی" معطوف می‌دارند، که به مثابه بنیان‌های هویت ملی و قومی قلمداد می‌شوند. هویت ملی ریشه در احساس تعلق به ساختارهای اجتماعی کوچکتر و اولیه‌تر نظیر طایفه، تیره، قبیله، ایل و قوم دارد. اعضای یک طایفه که دارای نیای مشترک، آداب و رسوم مشابه و رهبران واحد هستند و در یک پهنه جغرافیایی مشخص سکونت دارند، از زبان مشترک بهره‌مند بوده، در زمینه‌های اقتصادی با یکدیگر تعامل و همکاری می‌نمایند و به منظور دفاع از منافع طایفه، آمادگی برای مقابله و منازعه را دارا می‌باشند. این گروه‌ها عموماً دارای نام مشخص و هویت جمعی متمایز هستند. (اشرف، ۱۳۷۷)

هر قوم از یک روح جمعی متمایز برخوردار است که آن را از سایر اقوام متمایز می‌سازد و در هر دوره تاریخی، تجلیات هستی‌شناختی متفاوتی را تجربه می‌کند. تمامی دستاوردهای یک قوم، محصول این روح جمعی بوده و واجد نشانه‌های اختصاصی آن است؛ این نشانه‌ها بر افراد یا اعضای آن قوم نیز نقش می‌بندد. از این دیدگاه، تحقق زندگی طبیعی و سعادت فردی در پیوند با این روح جمعی نهفته است. روح جمعی، به مثابه هویت اجتماعی هر فرد، از طریق انعکاس در فرد، انسجام و تمامیت جامعه را محقق می‌سازد. از آنجا که روح جمعی، نماد و معرف کل جامعه بوده و تمامی تاریخ و دستاوردهای فرهنگی-اجتماعی یک قوم از آن نشأت می‌گیرد، کانون تعلق خاطر، دلبستگی، افتخار و حتی تقدیس افراد آن قوم قرار می‌گیرد.



هویت ملی را می‌توان گفتمانی و وحدت‌بخش تلقی نمود که در پی اثبات یکپارچگی ویژه برای یک جمعیت معین و ایجاد پیوندهای اجتماعی میان آن‌ها است. مفهوم اساسی در این گفتمان، از منظر وحدت‌بخشی و ایجاد همبستگی اجتماعی، مفهوم ملت یا ملیت است. مفهوم هم‌ارز با این دو مفهوم، که کارکردی مشابه دارد، مفهوم هویت ملی است که ویژگی جمعی یا کیستی اجتماعی افراد متناسب به یک ملت یا ملیت را تبیین می‌نماید (کچویان و جوادی‌یگانه، ۱۳۸۴).

هویت ملی مشتمل بر اجزایی است که عناصر بنیادین آن را تشکیل می‌دهند. در هویت ایرانی، عناصری نظیر زبان فارسی، مذهب شیعه و موقعیت جغرافیایی ابعاد اصلی هویت ملی محسوب می‌شوند. با این حال، در کنار این ابعاد اساسی، عناصر دیگری نیز وجود دارند که می‌توانند در تقویت هویت ملی مؤثر واقع شوند. فوتبال از جمله این موارد است. معهدا، توجه به وزن و اهمیت هر یک از این عناصر، از جمله فوتبال، ضروری است و باید از بزرگنمایی و اغراق در نقش هویت‌سازانه آن اجتناب نمود. عناصر بنیادین هویت ملی دارای تأثیرات دیرپا هستند؛ در حالی که بر اساس دیدگاه برخی متفکران مانند اسمیت (۱۹۹۱) فوتبال، آثار قابل توجه اما زودگذری بر هویت ملی بر جای می‌گذارد. اسمیت از نظریه‌پردازانی است که عناصر هویت ملی را محدود به زبان، تاریخ، فرهنگ و اسطوره‌های مشترک می‌دانند، و نموده‌های فرهنگی عامه‌پسند مانند ورزش را جزو عناصر فرعی تلقی می‌کنند. در این چارچوب، فوتبال در ایران اگرچه محبوبیت بالایی دارد، اما لزوماً از مؤلفه‌های اساسی در شکل‌گیری هویت ملی تلقی نمی‌شود. (Smith, 1991, p14-19)

#### ۴-۳- ضرورت بومی سازی

اگرچه تردید و شک‌ورزی، به‌ویژه در مراحل اولیه شناخت و ارزیابی نظریات، امری ضروری و حتی سازنده به شمار می‌آید، با این حال، در برابر روش علمی و استدلال منطقی، باید با رویکردی توأم با پذیرش عقلانی و فروتنی علمی برخورد کرد. تجربه زیسته و آگاهی مبتنی بر شواهد، بنیان‌هایی‌اند که نباید در مواجهه با آن‌ها صرفاً بر اساس تعصبات ذهنی، علایق فردی و دریافت‌های محدود عمل نمود؛ چرا که چنین برخوردی، آسیب‌های جدی برای نظام فکری و نهاد عقلانیت در پی خواهد داشت و مسیر توسعه علمی را با اختلال مواجه می‌سازد. امروزه «نقش بی‌بدیل علوم انسانی در حیات اجتماعی انسان و تحولات گسترده و پرشتاب آن بر کسی پوشیده نیست. علوم انسانی به عنوان علم مادر، بستر و زیرساخت توسعه همه‌جانبه و متوازن در دنیای کنونی محسوب می‌شود و فراتر از آن مبین خطوط کلی و طرح عملیات اساسی و به هم پیوسته‌ای است که عمیقاً در بافت جامعه و اقتصاد نوین ادغام شده و زیربنای تولید و توزیع ثروت و قدرت و تأمین رفاه و امنیت و بقای انسان و طبیعت را تشکیل می‌دهد و شالوده وحدت اجتماعی و ثبات سیاسی را پی می‌ریزد» (فرزانه پور، ۱۳۸۵: ۱۲-۱۰)

در مواجهه با مسئله بومی سازی علاوه بر دو گروه موافق و مخالف بومی سازی علوم انسانی، گروه دیگری هم در ضرورت این برنامه و فرایند آن شک دارند: «تردید در ضرورت از سوی صاحب‌نظرانی از علوم انسانی، موضوع دیگری

است که در بحث برداشت‌ها باید به آن پرداخت و آن این که در عمل مواجهه با واکنشی از سوی برخی از رشته‌های علوم انسانی بوده‌ایم که در باب ضرورت آن تردید دارند و با سرمایه‌گذاری در این بخش مخالفت می‌ورزند. به عنوان نمونه صاحب‌نظران رشته الهیات و فقه اسلامی در دانشگاه‌ها و یا رشته حقوق مدنی و جزایی چندان اعتقادی به بومی‌سازی ندارند و حق با آنان است؛ زیرا "تحصیل حاصل" است. در مباحث ادبیات فارسی هم که مهد آن ایران است، مباحث بومی‌سازی متفی است. بنابراین در این جا نیز باید برای تقریب اذهان طیفی را در علوم انسانی ترسیم کرد که رشته‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی در دو سوی حداقلی یا حداکثری این پیوستار جایگاه خود را شناسایی کنند» (برزگر، ۱۳۹۰: ۳۶-۳۷) بدیهی است که چنین تردیدها و مخالفت‌هایی، می‌تواند مانعی جدی در مسیر هم‌افزایی علمی و مشارکت فعال نهادهای دانشگاهی و پژوهشی در فرآیند توسعه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور باشد؛ فرآیندی که تحقق اهداف کلان و آرمان‌های ترسیم شده در اسناد توسعه ملی، مستلزم انسجام و همراهی همه‌جانبه در آن است. در واقع، بومی‌سازی علوم انسانی نه تنها یک ضرورت نظری، بلکه یک الزام کاربردی برای ارتقاء کارآمدی سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه‌محور است؛ چرا که بدون درک دقیق از زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی خاص هر جامعه، تکیه صرف بر الگوهای وارداتی، به ناکارآمدی در سیاست‌گذاری و گسست میان دانشگاه و جامعه خواهد انجامید. از این رو، تردید در ضرورت بومی‌سازی، اگرچه می‌تواند مبتنی بر برخی ملاحظات نظری باشد، اما در صورت غفلت از ظرفیت‌های بومی، ممکن است به نوعی بی‌تفاوتی نسبت به نیازهای واقعی جامعه بینجامد و روند توسعه پایدار را با چالش مواجه سازد.

افرادی که نسبت به بومی‌سازی علوم انسانی تردید دارند، لازم است علاوه بر بررسی و تحلیل تحقیقات داخلی، به پژوهش‌های بین‌المللی مرتبط با این موضوع نیز توجه نمایند. واقعیت این است که فرایند بومی‌سازی علوم انسانی و اجتماعی در بسیاری از کشورهای پسااستعماری تاریخچه‌ای طولانی و ریشه‌دار دارد و این امر به هیچ عنوان یک موضوع نوظهور نیست که تنها به واسطه سیاست‌مداران و براساس اظهارات آن‌ها مطرح شود. به عنوان مثال، در کشور کانادا که خود سابقه استعمار را تجربه کرده است، موضوع بومی‌سازی در حوزه علوم از دیرباز مورد توجه قرار داشته و در حال حاضر نیز به عنوان یک مسئله اساسی در عرصه علمی و فرهنگی این کشور مطرح است (همان). علاوه بر این، در فرآیند بومی‌سازی باید به نقش جامعه و هویت‌های محلی در شکل‌گیری و تعریف ارزش‌های بومی توجه ویژه‌ای داشت. این ارزش‌ها و سنت‌های سیاسی غیرغربی در بسیاری از جوامع به‌ویژه جوامع پسااستعماری از مشروعیت و اعتبار بیشتری نسبت به سنت‌های غربی برخوردارند. بنابراین، به‌رغم نقدها و تردیدهایی که ممکن است در این حوزه وجود داشته باشد، شناسایی و تقویت این ارزش‌ها و سنت‌ها می‌تواند مسیر توسعه پایدار و هویت‌بخشی به جوامع مختلف را تسهیل کند. جمشیدی و همکاران، ۱۳۹۴: ۴۶۱) از این رو، ضروری است در خصوص وضعیت فعلی علوم انسانی در کشور، بازاندیشی جدی صورت گیرد و راهکارهایی بنیادین برای بازآفرینی و ارتقاء آن طراحی شود. یکی از راهبردهای مؤثر در جهت



پویایی، تحرک و بازتولید ساختار علوم انسانی متعهد، جامع‌نگر و منطبق بر مقتضیات جامعه ایرانی، فرایند بومی‌سازی یافته‌های علوم انسانی است. متأسفانه در سال‌های اخیر، مسیر انتقال دانش علوم انسانی به کشور، عمدتاً به شکل یک‌سویه و از طریق ترجمه گسترده متون خارجی دنبال شده است؛ متونی که اغلب، بر مبنای نیازها، اولویت‌ها و ساختارهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جوامع مبدأ تولید شده‌اند و به‌همین سبب، همخوانی چندانی با شرایط بومی و منافع ملی کشور ندارند. با این حال، باید توجه داشت که هدف از بومی‌سازی، فروکاستن سطح علمی این حوزه یا محدود ساختن آن به مسائل محلی و منطقه‌ای نیست؛ بلکه مقصود اصلی، بازنگری انتقادی در فرآیند دریافت و نهادینه‌سازی مفاهیم علوم انسانی است، به‌گونه‌ای که اولاً، از تعصب و پذیرش غیرنقدانه نظریات وارداتی پرهیز شود و ثانیاً، تلاش گردد این مفاهیم و نظریه‌ها در فرایند بازتولید علمی، با نیازها، مقتضیات و ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و تاریخی جامعه ایرانی سازگار شده و در عین حال، با معیارهای مقبول و عقلانی جامعه علمی بین‌المللی نیز هم‌افزایی داشته باشند. از این منظر، بومی‌سازی نه به معنای انزوا، بلکه روشی برای ایجاد تعامل هدفمند میان دانش جهانی و واقعیت‌های بومی است. (فرزانه پور، ۱۳۸۷).

#### ۴-۴. نقش هویت فردی و فرهنگ عمومی در بومی‌سازی

اگر بومی‌سازی را در پیوند با هویت افراد مورد بررسی قرار دهیم، می‌توان اذعان داشت که هویت نقشی محوری در شکل‌دهی به فرهنگ و تمدن هر جامعه ایفا می‌کند. هویت، مقوله‌ای است که به موجودیت افراد و گروه‌ها معنا می‌بخشد، چه در تعامل با دیگران و چه در تمایز و تقابل با آنان. مطالعات مرتبط با زندگی فردی و اجتماعی از سان، نشانگر دو گونه اصلی از هویت است: هویت فردی و هویت جمعی. در حالی که هویت فردی به ویژگی‌های شخصی و درونی افراد بازمی‌گردد، هویت جمعی حاصل پیوند فرد با ساختارهای اجتماعی و گروه‌های فرهنگی در جامعه است (جمشیدی و همکاران، ۱۳۹۴: ۴۶۶).

در همین چارچوب، ویلیام جمیز (۱۹۶۳) فرهنگ را محصول تلاش‌های اجتماعی مستمر انسان در بستر زندگی جمعی می‌داند؛ فرآیندی که طی آن، نسل‌های متوالی با افزودن، حذف یا دگرگون‌سازی عناصر فرهنگی، آن را بازتولید و به نسل‌های بعدی منتقل می‌کنند. این انتقال فرهنگی تحت تأثیر ابزارهای نوین، اختراعات و شرایط متحول شونده اجتماعی، همواره در حال تغییر، تکمیل و انطباق است (اخوی‌راد، ۱۳۸۸: ۲۳). از منظر گیبون (۱۹۹۸)، فرهنگ از ویژگی‌هایی چون اکتسابی بودن، قابلیت انتقال، اشاعه‌پذیری و توان نظم‌بخشی به رفتارهای اجتماعی برخوردار است؛ خصایصی که انسجام اجتماعی را ممکن می‌سازد و فرهنگ را به پدیده‌ای پویا و در حال تحول مبدل می‌کند (اخوی‌راد، ۱۳۸۸: ۲۵).

در حوزه علوم انسانی و علوم تربیتی، حفظ هویت فردی و فرهنگ جمعی به‌عنوان سرمایه‌ای ارزشمند در توسعه اجتماعی تلقی می‌شود. در دنیای معاصر، علوم انسانی به‌منزله علوم پایه و بنیادین شناخته شده‌اند. این نگرش بر این باور استوار است که علوم انسانی دارای مبانی نظری مشخصی هستند که می‌توانند جهت‌گیری‌های اصلی جامعه را تعیین و تبیین

کنند. از این رو، کشورهای غربی سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای را در این حوزه انجام داده‌اند، به طوری که بخش عمده‌ای از تولید علم، به‌ویژه در شاخه‌های مختلف علوم انسانی، در مراکز علمی این کشورها صورت می‌گیرد. این وضعیت، ضرورت تحلیل و آسیب‌شناسی دقیق را در این زمینه نمایان می‌سازد. علوم انسانی با برخورداری از منابع فرهنگی غنی، توان خلق رویکردهای نوین نسبت به انسان و جامعه را دارا هستند و ظرفیت‌های بالقوه فراوانی برای شناخت عمیق‌تر مسائل اجتماعی و انسانی فراهم می‌کنند (پوریانی، ۱۳۹۱). از این منظر، ضروری است این ظرفیت‌ها با در نظر گرفتن ویژگی‌های بومی و فرهنگی جامعه، شناسایی، بازآفرینی و تقویت شوند. به بیان دیگر، همان‌گونه که استحکام ریشه موجب پایداری و رشد شاخ و برگ درخت می‌شود، پرداختن به علوم انسانی نیز موجب تقویت سایر حوزه‌های دانش خواهد شد. بر این اساس، رشد و توسعه علوم انسانی می‌تواند زمینه‌ساز پیشرفت عمومی جامعه و تسهیل مسیر رشد دیگر علوم شود. علوم تربیتی نیز در این میان، جایگاهی کلیدی دارد و از این قاعده مستثنا نخواهد بود.

میان فرهنگ عمومی و هویت فردی با مقولاتی چون آزادی و دموکراسی، رابطه‌ای مستقیم و تنگاتنگ برقرار است. ارتقای سطح فرهنگ عمومی و افزایش آگاهی در میان شهروندان، سیاست‌گذاران و نخبگان فکری، به‌ویژه از رهگذر تبیین و گسترش گفتمان استقلال و شناخت منافع ملی و تبدیل آن به شاخصی تعیین‌کننده در اندیشه و رفتار اجتماعی، از جمله راهکارهای اساسی و منطقی برای کاهش پیامدهای اجتناب‌ناپذیر دوران گذار از نظام‌های استبدادی به ساختارهای مشارکتی و دموکراتیک محسوب می‌شود. (علیخانی، ۱۳۸۱: ۱۴۳). بی‌توجهی به این مسیر، سبب تکرار چرخه‌های ناکارآمد گذشته و هدررفت منابع و فرصت‌های ملی خواهد شد. در تداوم این روند تاریخی، عواملی چون تضعیف پیوستگی فرهنگی، فراموشی یا تحریف اصالت‌های ملی و کاهش سطح خودآگاهی اجتماعی، موجب آسیب‌پذیری در شکل‌گیری هویت مستقل و خدشه‌دار شدن تصویر ما از جایگاه تاریخی مان شده‌اند (شریعتی، ۱۳۹۴: ۱۱۸). شریعتی با تأکید بر اهمیت هویت فردی و فرهنگ عمومی در فرآیند بومی‌سازی و تقویت توان تصمیم‌گیری، تصریح می‌کند: «ضروری است که فرد ابتدا به خودشناسی برسد، تا بتواند در مقام انسانی صاحب حقوق برابر با دیگران ظاهر شود، سپس استحقاق حضور فعال و برابر در جامعه بین‌الملل را به دست آورد. در این صورت می‌توان از برابری واقعی میان انسان‌ها سخن گفت» (شریعتی، ۱۳۹۱: ۲۲۷).

علوم انسانی در جوامع غربی، در پاسخ به نیازها و چالش‌های خاص همان جوامع، و با توجه به منظومه‌ای از ارزش‌ها، نگرش‌ها، و ساختارهای فرهنگی و اجتماعی حاکم بر آن‌ها شکل گرفته‌اند. بدیهی است که این علوم در تطابق با باورها، فرهنگ و سیاست‌های بومی آن جوامع توسعه یافته‌اند و نظریه‌پردازان غربی در دوره‌های گوناگون کوشیده‌اند تا با اتکا به چارچوب‌های مفهومی و روش‌شناسی‌های هم‌راستا با فرهنگ خود، مسائل جامعه‌شان را تحلیل و حل‌وفصل نمایند. از



این‌رو، در زمینه بومی‌سازی علوم انسانی در جامعه اسلامی، ضروری است که توسعه این علوم با توجه به ارزش‌ها و ساختار فرهنگی خاص این جوامع، بازتعریف و سامان‌دهی شود (پوریانی، ۱۳۹۱).

با توجه به این نکته که علوم انسانی نقش بنیادینی در جهت‌گیری اجتماعی و فرهنگی ایفا می‌کنند، لازم است مفاهیم، نظریه‌ها و ساختارهای آن در هماهنگی با فرهنگ بومی تدوین شود. در این میان، رشته‌های علوم انسانی و علوم تربیتی از اهمیت دوچندان برخوردارند؛ چرا که در فرایند تولید دانش بومی، هم در سطح مفهومی و نظری و هم در زمینه تربیت نیروی انسانی متخصص و متفکر، نقشی محوری دارند. این رشته‌ها با تأمین منابع انسانی برای نهادهای آموزشی، پژوهشی و دانشگاهی، می‌توانند زمینه‌ساز تحولات علمی و توسعه‌ای پایدار شوند. به‌ویژه در کشور ما، با توجه به سهم بالای اعضای هیئت علمی و دانشجویان در این حوزه، برنامه‌ریزی دقیق در مسیر تحول بنیادین علوم انسانی می‌تواند نقش‌آفرینی مؤثری در توسعه درون‌زا و متکی بر فرهنگ ملی داشته باشد (اخوی‌راد، ۱۳۸۸: ۲۷).

از این منظر، دانشگاه و آموزش عالی جایگاهی کلیدی در پیشبرد این مسیر ایفا می‌کنند. حفظ هویت فردی و صیانت از فرهنگ عمومی در برابر تهدیدهای فرهنگی وارداتی، از جمله اولویت‌های راهبردی در فرایند بومی‌سازی علوم انسانی است. چنان‌که شریعتی با نگاهی انتقادی به تمدن غرب، هشدار می‌داد که غلبه گفتمان غربی، با سنت‌زدایی، هویت‌زدایی و القای نوعی از خودبیگانگی، ساختارهای فکری جوامع غیرغربی را دچار بحران می‌سازد. از نظر وی، راه برون‌رفت از این وضعیت، بازگشت آگاهانه به خویش‌نژاد فرهنگی و احیای اصالت‌های بومی بود (شریعتی، ۱۳۹۱: ۱۹۱). البته این بازگشت به خود، به‌هیچ‌وجه به معنای قطع گفت‌وگو با جهان یا نادیده گرفتن دستاوردهای علمی و تکنولوژیکی دیگر جوامع نیست، بلکه هدف، استفاده انتقادی و گزینشی از علوم جدید در راستای حل مسائل جامعه، بر اساس چارچوب فرهنگی و اجتماعی خودی است.

### مدل مفهومی پژوهش: بومی‌سازی علوم انسانی و نقش آن در پیشرفت کشور

ردیف	بخش مدل مفهومی/مؤلفه	توضیح/ زیرمؤلفه‌ها	نقش در مدل مفهومی
۱	ضرورت بومی‌سازی علوم انسانی	نقد وابستگی معرفتی ناکامی نظریه‌های ترجمه‌اسناد بالادستی (گام دوم، نقشه جامع علمی)، هویت فرهنگی	محرک و انگیزه آغاز پژوهش
۲	فرآیند بومی‌سازی	بازخوانی انتقادی علوم غربی، تولید دانش بومی مبتنی بر زمینه فرهنگی - دینی، تربیت نیروی انسانی، تقویت هویت فردی	مکانیسم اصلی تغییر مفهومی
۳	موانع بومی‌سازی	موانع معرفتی (فقدان نظریه، تقلید علمی)، موانع نهادی (نظام آموزش و پرورش ناکارآمد)، موانع گفتمان (بی‌اعتمادی به بومی‌سازی)	بازدارنده /متغیر واسط منفی

۴	راهبردهای پیشنهادی	سیاست‌گذاری بومی‌نگر، حمایت از پروژه‌های علوم انسانی بومی، ترویج گفت‌وگو، توسعه آموزش عالی متناسب با فرهنگ	تسهیل‌گر /متغیر واسط مثبت
۵	پیشرفت کشور	پیشرفت فرهنگی (احیای هویت ملی)، پیشرفت علمی (کارآمدی و بومی)، پیشرفت سیاست‌گذاری (حل مسائل بومی سازانه)	هدف پژوهش /پیامد نهایی

پژوهش حاضر با تبیین یک مدل مفهومی برای بومی‌سازی علوم انسانی در ایران، اجزای کلیدی آن را در شش محور « ضرورت بومی‌سازی»، «فرآیند بومی‌سازی»، «موانع»، «راهبردها» و «پیشرفت کشور» سامان می‌دهد. نخست، در بخش ضرورت بومی‌سازی، نقد وابستگی معرفتی، ناکارآمدی نظریه‌های ترجمه شده و تأکید اسناد بالادستی بر ارتقای هویت فرهنگی به عنوان محرک و انگیزه آغاز پژوهش شناسایی شده‌اند. این ضرورت، بر ضرورت فاصله گرفتن از الگوهای صرفاً وارداتی و تلاش برای شکل‌دهی نظام دانشی مستقل و متناسب با نیازهای فرهنگی-اجتماعی ایران تأکید می‌کند. فرآیند بومی‌سازی به مثابه مکانیسم اصلی تغییر، متکی بر بازخوانی انتقادی علوم غربی، تولید دانش بومی مبتنی بر زمینه فرهنگی-دینی، تربیت نیروی انسانی و تقویت هویت فردی تعریف شده است که محورهای تحول‌ساز این مدل را شکل می‌دهند. در ادامه مدل، سه دسته موانع اصلی شامل موانع معرفتی مانند فقدان نظریه و تقلید، موانع نهادی مرتبط با ناکارآمدی نظام آموزش و پرورش، و موانع گفت‌وگویی همچون بی‌اعتمادی به امکان‌پذیری بومی‌سازی، به عنوان متغیرهای واسط منفی و بازدارنده فرآیند مطرح می‌شوند. در مقابل، راهبردهای پیشنهادی شامل سیاست‌گذاری بومی‌نگر، حمایت از پروژه‌های علوم انسانی بومی، ترویج گفت‌وگو هویتی و توسعه آموزش عالی متناسب با فرهنگ، نقش واسط مثبت و تسهیل‌گر را ایفا می‌کنند که می‌تواند بر غلبه بر موانع و ارتقای فرآیند بومی‌سازی تأثیرگذار باشد. نمود نهایی مدل، دستیابی به سه بعد اصلی پیشرفت کشور است که شامل پیشرفت فرهنگی (احیای هویت ملی)، پیشرفت علمی (افزایش کارآمدی و بومی‌سازی دانش) و بهبود سیاست‌گذاری برای حل مسائل بومی می‌شود؛ به گونه‌ای که این مدل، تحقق اهداف نهایی پژوهش و نیز چرخه‌ای اثرگذار میان ضرورت، فرایند، موانع، راهبردها و دستاوردها را به طور منسجم توضیح می‌دهد.

## ۵. یافته‌های توصیفی

### ۵- نقش بومی‌سازی علوم انسانی در پیشرفت کشور

در دنیای مدرن، علوم انسانی و اجتماعی به عنوان ابزارهایی قدرتمند در توسعه و پیشرفت جوامع شناخته می‌شوند. با این حال، در بسیاری از کشورها، به ویژه کشورهای در حال توسعه، به کارگیری مفاهیم و نظریه‌های علمی وارداتی اغلب با چالش‌هایی همراه است. این چالش‌ها نه تنها به علت تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی میان کشورهای مختلف، بلکه به



دلیل نیازهای خاص هر جامعه نیز نمایان می شود. به همین دلیل، بومی سازی علوم انسانی به عنوان رویکردی حیاتی برای انطباق نظریه‌ها و مدل‌های علمی با واقعیت‌های خاص هر کشور، در مسیر پیشرفت و توسعه اهمیت زیادی پیدا کرده است. بومی سازی، با توجه به ویژگی‌های منحصر به فرد هر جامعه، می‌تواند به ایجاد دانش بومی و بهبود کیفیت تصمیم‌گیری‌های علمی و اجتماعی کمک کند.

#### ۵-۱- کاهش وابستگی به نظریه‌های وارداتی

یکی از مهم‌ترین نقش‌های بومی سازی، کاهش وابستگی به نظریه‌ها و مفاهیم علمی وارداتی است که اغلب از سوی جوامع پیشرفته به کشورهای در حال توسعه منتقل می‌شود. این نظریه‌ها معمولاً بر اساس شرایط خاص جوامع غربی توسعه یافته‌اند و ممکن است در جوامع دیگر به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه کارآمد نباشند. در نتیجه، بومی سازی موجب تولید نظریه‌های بومی می‌شود که بر مبنای واقعیت‌های اجتماعی، فرهنگی و دینی هر کشور طراحی می‌شود. به طور خاص، در علوم اجتماعی و علوم انسانی، بسیاری از نظریه‌ها که در کشورهای پیشرفته توسعه یافته‌اند، به‌طور معمول با نهادها و ساختارهای خاص جوامع غربی تطابق دارند. به همین دلیل، کاربرد آن‌ها در کشورهای در حال توسعه یا کشورهای با ساختارهای فرهنگی متفاوت می‌تواند مشکل‌آفرین باشد. «در شرایطی که نظریات غربی قادر به تبیین مسائل خاص اجتماعی و فرهنگی کشورهای در حال توسعه نیستند، بومی سازی علوم انسانی می‌تواند به استقلال فکری و علمی جوامع کمک کند» (غفاری، ۱۳۹۰: ۸۸). مدل مفهومی این پژوهش نشان می‌دهد که وابستگی نظری به الگوهای وارداتی زمانی کاهش می‌یابد که تولید دانش از بستر فرهنگی و اجتماعی بومی تغذیه شود و تکرار نظریات غربی بدون بازسازی مفهومی، مانع شکل‌گیری نظام معرفتی مستقل در ایران شده است. بومی سازی، در این چارچوب، نه تنها اصلاحی در محتوای نظری، بلکه بازتعریفی در مبانی تولید علم است که زمینه‌ساز خوداتکایی فکری خواهد بود.

#### ۵-۲- تقویت هویت فرهنگی و ملی

از منظر علی شریعتی، یکی از مهم‌ترین کارکردهای علوم انسانی، کمک به احیای هویت فرهنگی و تاریخی ملت‌هاست. او با نقد علوم انسانی غرب‌محور، تأکید می‌کند که این علوم در بستر خاص فلسفی و تاریخی تمدن غرب شکل گرفته‌اند و انتقال مستقیم آن‌ها به جوامع دیگر، بدون بازاندیشی مفهومی، نوعی از خودبیگانگی فرهنگی و تضعیف هویت ملی را به همراه دارد. وی راه برون‌رفت از این بحران را نه در تقلید از علوم وارداتی، بلکه در بازگشت آگاهانه به خویش‌شناسی می‌داند؛ بازگشتی که به معنای پیوند با سنت، تاریخ، فطرت و عقلانیت دینی جامعه خودی است (شریعتی، ۱۳۸۶: ۴۵).

در شرایطی که بسیاری از جوامع در حال توسعه تحت تأثیر تهاجم فرهنگی قرار دارند، بومی سازی به عنوان ابزاری برای حفظ هویت فرهنگی می‌تواند در برابر این تهدیدات از جوامع محافظت کند. به‌ویژه در کشورهایی با میراث فرهنگی غنی، مانند ایران، بومی سازی می‌تواند به حفظ و بازسازی آرمان‌های فرهنگی و دینی کمک کند. «بومی سازی علوم انسانی

در ایران نه تنها به تقویت هویت فرهنگی و دینی کشور کمک می‌کند، بلکه می‌تواند به عنوان ابزاری برای مقاومت در برابر تهدیدات فرهنگی و تاثیرات منفی گلوبالیزاسیون عمل کند» (سروش، ۱۳۸۳: ۱۰۲). در همین زمینه علوم انسانی باید در «ظرف فرهنگی جامعه خودی» ریخته شود، به طوری که بتواند متناسب با زمینه‌های بومی، پاسخگوی مسائل و نیازهای واقعی آن جامعه باشد. هم‌راستایی علوم انسانی با ارزش‌ها، زبان، تجربه تاریخی و باورهای دینی مردم، می‌تواند این علوم را از وضعیت انفعالی خارج ساخته و به ابزاری برای بازسازی خودآگاهی و تقویت هویت ملی تبدیل کند.

### ۵-۳- حل مسائل خاص اجتماعی و اقتصادی

یکی از نتایج مهم بومی‌سازی در پیشرفت کشورها، حل مسائل خاص اجتماعی و اقتصادی است. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، نظریه‌های غربی به تنهایی نمی‌توانند مسائل پیچیده اقتصادی و اجتماعی این کشورها را حل کنند، زیرا این مسائل با شرایط و مشکلات خاص هر کشور ارتباط دارند. بومی‌سازی می‌تواند موجب شکل‌گیری نظریه‌های اقتصادی بومی شود که با شرایط خاص اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشورها سازگار باشند. به طور مثال، در ایران، مدل‌های اقتصادی غربی که برای کشورهای پیشرفته طراحی شده‌اند، قادر به حل مسائل خاص اقتصادی کشور نبوده‌اند. بومی‌سازی علوم انسانی در این حوزه می‌تواند به حل چالش‌هایی نظیر فقر، بیکاری، تورم و ناهماهنگی‌های اجتماعی کمک کند. «نظریه‌های بومی می‌توانند به ویژه در عرصه اقتصادی، راهکارهایی متناسب با شرایط ویژه کشورها ارائه دهند و از وابستگی به نظریه‌های غربی بکاهند» (نصیری، ۱۳۹۴: ۴۵). بومی‌سازی زمانی می‌تواند به حل مسائل اقتصادی و اجتماعی بینجامد که نظریه‌های تولیدشده با ساختار فرهنگی و تاریخی جامعه در پیوند باشند. ناتوانی نظریه‌های وارداتی در تبیین مشکلات بومی، از نبود پیوستگی میان دانش و زمینه اجتماعی ناشی می‌شود. بنابراین، تولید نظریه‌های بومی نه فقط جایگزین نظریه‌های غربی، بلکه ابزار اصلی بازتعریف سیاست‌های اجتماعی، اقتصادی و توسعه‌ای در بافت ایرانی تلقی می‌شود.

### ۵-۴- افزایش توان علمی کشور در سطح جهانی

یکی از کارکردهای مهم بومی‌سازی علوم انسانی، تقویت بنیان‌های نظری مستقل برای تولید علم درون‌زا و ارتقاء جایگاه علمی کشور در سطح بین‌المللی است. شریعتی در نگاه خود، بومی‌سازی را شرط ضروری برای عبور از وابستگی فکری و رسیدن به مرجعیت علمی می‌داند. او تأکید می‌کند که تولید علم مستقل، بدون بازگشت به «خویش‌شن تاریخی و فرهنگی» ممکن نیست و این بازگشت، بستر خودباوری و تولید نظریه‌های بومی را فراهم می‌آورد (شریعتی، ۱۳۸۶: ۵۵-۶۰). پس تا زمانی که علوم انسانی در ایران صرفاً مصرف‌کننده نظریه‌های غربی بماند، نمی‌توان از آن انتظار مشارکت در تولید دانش جهانی یا ارتقاء توان علمی کشور داشت. در مقابل، با فعال‌سازی ظرفیت‌های فکری و فرهنگی درون‌زا، علوم انسانی می‌تواند به شکل‌گیری ادبیات بومی و نظریه‌پردازی مبتنی بر نیازهای جامعه ایرانی منجر شود که این امر



مقدمه‌ای برای دستیابی به جایگاه علمی معتبر در سطح بین‌الملل است، همچنین بومی سازی علوم انسانی در ایران، به‌ویژه اگر با تقویت نهادهای علمی مستقل و بازسازی نظام آموزش عالی همراه باشد، می‌تواند به افزایش تأثیرگذاری ایران در تولید مفاهیم، الگوهای توسعه، و نظریه‌های فرهنگی منجر شود. این اتفاق، به کشور امکان می‌دهد تا در مجامع علمی جهانی نه به‌عنوان پیرو، بلکه به‌عنوان تولیدکننده معنا و دانایی حضور یابد (همان).

## ۶- یافته های تحلیلی

در ادامه، با اتکا به مضامین استخراج شده از داده‌ها، تحلیل گفتمانی ساختارهای معنایی ارائه می‌شود. این تحلیل، تبیین می‌کند که چگونه گفتمان رسمی، هویت ملی را چارچوب‌بندی می‌کند و چه مؤلفه‌هایی را برجسته یا پنهان می‌سازد.

### ۶-۱- چالش‌ها و موانع بومی‌سازی علوم انسانی در ایران

بومی‌سازی علوم انسانی در ایران با چالش‌ها و موانع متعددی مواجه است که در ادامه به هر یک از آن‌ها می‌پردازیم:

۶-۱-۱- تقلیدگرایی: یکی از چالش‌های بنیادین در مسیر بومی‌سازی علوم انسانی، غلبه نگرش تقلیدی و غیرانتقادی است. این رویکرد سبب شده است شماری از پژوهشگران، بی‌توجه به الزامات فرهنگی و اجتماعی کشور، به بازتولید مستقیم نظریه‌ها و رویکردهای علوم انسانی غربی بپردازند. در چنین شرایطی، بسیاری از عناصر مفهومی و روش‌شناختی علوم انسانی غرب، بدون ارزیابی انتقادی و انطباق با زمینه بومی، در فضای علمی کشور تکرار می‌شود. در حالی‌که باید توجه داشت که اغلب مکاتب رایج در علوم انسانی غربی، نظیر پوزیتیویسم، کارکردگرایی یا نئومارکسیسم، در بستر نقد درونی اندیشه‌های حاکم بر جوامع خود و در تعامل با تحولات تاریخی و اجتماعی خاص آن فرهنگ‌ها شکل گرفته‌اند. بنابراین، تلاش برای بومی‌سازی علمی، مستلزم عبور از تقلید صرف و حرکت به‌سوی درون‌زایی مفهومی و بازاندیشی روش‌ها و نظریه‌ها در چارچوب نیازهای بومی است (اخوی راد، ۱۳۸۸: ۲۷). در این زمینه، رشته‌های علوم انسانی به‌ویژه از منظر تربیت نیروی انسانی، دارای ظرفیت بالایی هستند. تعداد بالای دانشجویان و اعضای هیئت علمی این حوزه، زمینه مناسبی را برای برنامه‌ریزی هدفمند و اجرای پروژه‌های بومی‌سازی فراهم می‌آورد. تحقق الگوی توسعه پایدار و درون‌زا، نیازمند تقویت جریان‌های علمی خلاق، ارتقاء فرهنگ پژوهش، و تربیت متخصصانی است که ضمن آشنایی با دانش جهانی، دارای درک عمیق از بسترهای فرهنگی و اجتماعی خود باشند. تحلیل مدل مفهومی پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تداوم رویکرد تقلیدگرایانه، نشانه‌ای از گسست ساختاری میان نظام آموزش عالی و هویت فرهنگی جامعه است. در چنین شرایطی، علوم انسانی به‌جای ایفای نقش پیش‌برنده در تولید معنا و سیاست‌گذاری فرهنگی، به نهادی مصرفی بدل می‌شود. در حالی‌که عبور از این بحران، مستلزم نو‌سازی نظام معرفتی دانشگاه‌ها، و تقویت پیوند میان آموزش، پژوهش و واقعیت‌های زیسته جامعه ایرانی است. از این منظر، بومی‌سازی نه یک اقدام شکلی، بلکه ضرورتی ساختاری است برای بازآرایی رابطه میان دانش و فرهنگ در خدمت استقلال معرفتی و توسعه بومی.

۶-۱-۲- عدم توجه کافی به بومی‌سازی علوم انسانی: یکی از چالش‌های اساسی علوم انسانی در ایران، فقدان توجه کافی به فرایند بومی‌سازی این دانش است. بومی‌سازی به معنای طراحی و توسعه علوم انسانی در بستر فرهنگی، تاریخی و ارزشی هر جامعه است؛ به گونه‌ای که مفاهیم، مسائل و پاسخ‌ها، متناسب با اقتضات و نیازهای خاص آن جامعه تعریف و بازنمایشی شوند. در جامعه‌ای چون ایران، انتظار می‌رود علوم انسانی به گونه‌ای سامان یابد که نه تنها از چارچوب‌های جهانی بهره‌گیرد، بلکه به شکل فعال، با تکیه بر ظرفیت‌های بومی، مسائل فرهنگی و اجتماعی را تبیین و حل کند (پوریانی، ۱۳۹۱). در این زمینه، شناخت عمیق از مسائل جامعه، همراه با تطبیق راه‌حل‌های علمی با فرهنگ بومی، نقش کلیدی در اثربخشی این علوم دارد. آنچه این ضرورت را دوچندان می‌کند، ظرفیت بالقوه‌ای است که انقلاب اسلامی ایران در بازتعریف جایگاه علوم انسانی پدید آورد. از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، انتظار عمومی این بود که اندیشه‌های نو، از دل این تحولات سر برآورند و چشم‌اندازی جدید برای علوم انسانی در سطح جهانی ترسیم کنند. همین مسئله موجب شد اندیشمندانی همچون میشل فوکو و رولاند رابرتسون، با نگاهی جدی به انقلاب اسلامی بنگرند و آن را به‌عنوان الگویی متمایز در تحلیل گذار از مدرنیته ارزیابی کنند (اسفندیاری، ۱۳۸۶: ۱۹). با وجود این، جایگاه تولید روایت‌های بومی در نظام معرفتی ایران همچنان ضعیف است. متفکران ایرانی اغلب به نقد و بازخوانی نظریه‌های غربی بسنده می‌کنند، بدون آنکه ساختارهایی برای تولید نظریه‌های مستقل، بومی و رقابت‌پذیر فراهم شده باشد. این غفلت نه تنها در علوم انسانی، بلکه در بسیاری از عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی نیز مشاهده می‌شود. به همین دلیل، بومی‌سازی علوم انسانی باید از سطح شعار و دغدغه نظری فراتر رفته و در قالب راهبردی علمی، فرهنگی و آموزشی نهادینه شود. بر اساس مدل مفهومی این پژوهش، بی‌توجهی به بومی‌سازی نشان‌دهنده نبود پیوند مؤثر میان سه رکن اصلی «نظام آموزش عالی»، «هویت فرهنگی» و «فرهنگ عمومی» است و همچنین ضعف در سیاست‌گذاری علمی و غلبه ساختارهای ترجمه‌محور، مانع اصلی در شکل‌گیری نظریه‌های برخاسته از متن زندگی اجتماعی ایرانی است. در چنین شرایطی، علوم انسانی به جای تبدیل شدن به نهاد تولید معنا و راهبرد توسعه فرهنگی، صرفاً ابزاری برای بازخوانی مفاهیم بیگانه باقی می‌ماند. بر این اساس، ضرورت دارد نهادهای علمی، فرهنگی و آموزشی با نگاهی فرابخشی، بومی‌سازی را نه به‌عنوان یک پروژه محدود، بلکه به‌مثابه فرآیندی تمدن‌ساز تلقی کنند؛ فرآیندی که ایران را در سطح منطقه‌ای و جهانی به مرجعیت فکری نزدیک‌تر خواهد کرد.

۶-۱-۳- تبدیل نشدن علوم انسانی به یک هدف ملی: با وجود جایگاه حیاتی علوم انسانی در شکل‌دهی به افق‌های تمدنی، فرهنگی و فکری جوامع، این حوزه در ایران تاکنون به‌عنوان یک هدف کلان ملی و راهبردی نهادینه نشده است. در عمل، سیاست‌گذاری‌های کلان علمی در کشور، علوم انسانی را نه به‌عنوان زیربنای توسعه و انسجام اجتماعی، بلکه عمدتاً در حاشیه علوم فنی و تجربی تعریف کرده‌اند. این در حالی است که یکی از مهم‌ترین وظایف نظام‌های علمی در جهان امروز، تقویت روایت‌های بومی و بسط ظرفیت‌های فرهنگی ملت‌هاست؛ رویکردی که می‌تواند منجر به ارتقای جایگاه



تمدنی کشورها در سطح بین‌الملل شود (Mayor, 1989: 11) با این حال، در ایران، کمتر نشانی از تلاش مستمر برای دستیابی به خوداتکایی معرفتی در حوزه علوم انسانی دیده می‌شود. نهادهای علمی و فرهنگی که می‌بایست موتور محرک این تحول باشند، یا شکل نگرفته‌اند یا از کارآمدی لازم برخوردار نیستند. همین ضعف نهادی، باعث شده تولید نظریه، روایت مستقل، و سیاست‌گذاری فرهنگی بر پایه علوم انسانی بومی، به شکل نظام‌مند و هدفمند دنبال نشود. نهادینه نشدن علوم انسانی به‌عنوان یک هدف ملی، منعکس‌کننده ضعف در سطح «ساختار نهادی» و «جهت‌گیری کلان سیاستی» است. هنگامی که نظام آموزش عالی، فرهنگ عمومی و نهاد سیاست‌گذاری علمی در هماهنگی مفهومی قرار نگیرند، نتیجه آن حذف علوم انسانی از نقش تمدن‌ساز خود خواهد بود. بر این اساس، بازتعریف علوم انسانی به‌عنوان یک هدف ملی، مستلزم بازآرایی نهادهای علمی، تدوین سیاست‌های پشتیبان، و ایجاد نظام یکپارچه برای هدایت، ارزیابی و ارتقاء این حوزه حیاتی است.

۴-۱-۶- **نظام آموزشی بیگانه:** یکی از چالش‌های بنیادین در مسیر توسعه علوم انسانی در ایران، شکل‌گیری نظام آموزشی بر مبنای معرفتی و فلسفی‌ای است که عمدتاً بر اندیشه‌های غربی استوار است. این نظام، که وظیفه تربیت مدیران، معلمان، و تصمیم‌سازان آینده را بر عهده دارد، به‌جای اتکا به جهان‌بینی بومی و اسلامی، بر بنیان‌هایی همچون انسان‌شناسی و هستی‌شناسی غربی طراحی شده است. چنین رویکردی سبب شده است که نظام آموزشی در بسیاری از سطوح، از ارزش‌ها، هویت و فرهنگ ایرانی اسلامی فاصله بگیرد و بازتاب کمی از این مؤلفه‌ها در محتوا و شیوه‌های آموزشی آن دیده شود. این گسست معرفتی، به‌ویژه در علوم انسانی، نمود بیشتری پیدا کرده و باعث شده است که تربیت فکری و بینشی دانش‌آموختگان، در چارچوب مدل‌های بیگانه با زمینه اجتماعی کشور صورت گیرد. در نتیجه، خروجی‌های آموزشی اغلب فاقد توان تحلیل بومی، خودآگاهی فرهنگی و انگیزه نظریه‌پردازی در زمینه‌های بومی هستند. مدل مفهومی این پژوهش تأکید دارد که نظام آموزش عالی، اگر از هویت فرهنگی جامعه جدا شود، به‌جای ایفای نقش پیشران توسعه، به ابزاری برای بازتولید وابستگی معرفتی بدل می‌شود و چنین نظامی نه تنها به تقویت علوم انسانی بومی کمکی نمی‌کند، بلکه مانعی در مسیر آن به شمار می‌رود. بر این اساس، بازسازی نظام آموزشی بر مبنای جهان‌بینی بومی و اسلامی، شرط لازم برای فعال‌سازی ظرفیت‌های علوم انسانی در مسیر حل مسائل بومی، توسعه ملی و بازیابی هویت فرهنگی است.

۵-۱-۶- **ضعف ساختاری:** بخش قابل توجهی از چالش‌ها و نارسایی‌های موجود در نظام علمی و آموزشی کشور، به ضعف ساختاری در بنیان‌های معرفتی و پژوهشی آن بازمی‌گردد. این ساختارها در دوره‌هایی طراحی شده‌اند که متناسب با نیازها، ظرفیت‌ها و اهداف آن زمان بوده‌اند؛ اما در شرایط فعلی، بسیاری از این ساختارها یا کارآمدی خود را از دست داده‌اند یا توان پاسخ‌گویی به مسائل نوظهور و پیچیده امروز را ندارند. از این رو، بازاندیشی و اصلاح این ساختارها متناسب با تحولات مفهومی، اجتماعی و فرهنگی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد (اصل‌خادمی و همکاران، ۱۳۸۳).

۵۷۳). بی‌توجهی به بازسازی این زیرساخت‌های معرفتی موجب می‌شود علوم انسانی در تداوم نوعی ایستایی نظری قرار گیرد و از پویایی، مسئله‌محوری و انطباق با تحولات اجتماعی فاصله بگیرد. به‌ویژه در حوزه سیاست‌گذاری علمی، این ساختارهای منجمد مانع از شکل‌گیری گفتمان بومی سازی و بازآفرینی مفاهیم متناسب با زمینه ایرانی اسلامی می‌شوند. «ساختار نهادی و معرفتی» یکی از پایه‌های اثرگذار در تحقق بومی‌سازی علوم انسانی محسوب می‌شود. آسیب‌پذیری این ساختارها، چه در نظام آموزش عالی و چه در فرآیند سیاست‌گذاری علمی، به معنای ناتوانی در انطباق با تحولات اجتماعی و فرهنگی است.

۶-۱-۶- ناتوانی علوم انسانی مدرن، به‌ویژه علوم سیاسی، در حل مشکلات بشری: دانش بشری، به‌ویژه در حوزه علوم انسانی و به‌طور خاص علوم سیاسی و نظریه‌پردازی سیاسی مدرن، از شایستگی و توانایی کافی برای حل مشکلات کنونی جوامع بشری برخوردار نیست. از این منظر، بومی‌سازی علوم انسانی ضرورتی منطقی و موجه به نظر می‌رسد. با این حال، همچنان این باور وجود دارد که انگاره‌های علوم انسانی غربی در عرصه سیاست کارآمد و راهگشا هستند، در حالی که این امر خود چالشی اساسی محسوب می‌شود. یکی از مشکلات بنیادین این نظریات آن است که عمدتاً بر اساس اقتضائات فرهنگی و تاریخی جوامع غربی شکل گرفته‌اند و از این رو، لزوماً برای سایر جوامع کارآمد نیستند. به بیان راسل، اگر بپذیریم که نظریه‌های سیاسی در پاسخ به پرسش‌های بنیادین زندگی جمعی در حوزه سیاست پدید آمده‌اند، باید این واقعیت را نیز در نظر داشت که نگرش افراد به قدرت و شرایط زمانی و مکانی آن‌ها، نقش بسزایی در شکل‌دهی به این نظریات ایفا می‌کند (راسل، ۱۳۷۸: ۹۳). از یک سو، انسان مدرن در جوامع امروزی در جست‌وجوی احقاق حقوق خود از طریق جنبش‌های فکری، از جمله جنبش‌های فمینیستی، است. از سوی دیگر، برخی از مبانی فکری این جنبش‌ها ممکن است با شرایط فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی سازگار نباشد و مطلوبیتی را که برای جوامع غربی به همراه دارد، برای مردان و زنان ایرانی ایجاد نکند. علاوه بر این، برخی از این حقوق و مطالبات می‌توانند بنیان خانواده سنتی را تحت تأثیر قرار داده و دگرگون سازند، همان‌گونه که در اسنادی مانند کنوانسیون حقوق زنان مشاهده می‌شود. بنابراین، این حقوق و اندیشه‌های سیاسی که برخاسته از تاریخ و ساختار اجتماعی جوامع غربی هستند، در صورتی که بدون تعدیل و بومی‌سازی در جامعه ایران به کار گرفته شوند، ممکن است به عاملی آسیب‌زا برای زیست اجتماعی مردم تبدیل شوند.

۶-۱-۷- گسست میان مدارس سنتی (حوزه) و نظام آموزشی مدرن: در ایران معاصر، اصحاب قدرت سیاسی و اقتصادی به‌ندرت اجازه داده‌اند که مدارس سنتی (حوزه‌های علمیه) به گونه‌ای توسعه یابند که دانشجویان آن بتوانند شناخت عمیق‌تری از دنیای مدرن به دست آورند. اگرچه تلاش‌هایی برای اصلاح و به‌روزرسانی برنامه‌های آموزشی حوزه‌های علمیه صورت گرفته است، اما این تغییرات غالباً جزئی بوده و یا تأثیرگذاری کافی نداشته است. به بیان سید حسین نصر، نیت مجریان این اصلاحات بیشتر به حذف نظام آموزشی سنتی از طریق تحریف یا تغییرات بی‌ثمر معطوف



بوده است، تا آنکه به واقع در پی گسترش و ارتقای برنامه‌های آموزشی حوزه‌های علمیه باشند و دوره‌هایی را در آن بگنجانند که دانشجویان را با تحولات فکری و علمی دنیای جدید آشنا سازد (نصر، ۱۳۸۳: ۲۸۸). در زمینه چالش‌های آموزش عالی در ایران و ضرورت تولید نظریه‌های بومی متناسب با شرایط محلی، یکی از مشکلات اساسی، وجود سیستمی آموزشی است که در عین مدرن بودن، هم‌خوانی لازم با نیازهای جامعه را ندارد و از این رو، نمی‌تواند مطلوبیت کافی را فراهم آورد. از سوی دیگر، نظام‌های آموزشی سنتی نیز به دلیل تمرکز ویژه بر معارف اسلامی و تخصصی شدن در این حوزه، از علوم روز فاصله گرفته و نتوانسته‌اند متناسب با شرایط زمانی و مکانی، در تولید دانش و نظریه‌های بومی روزآمد موفق عمل کنند یا در مسیر بومی‌سازی نظریات موجود گام بردارند. بنابراین، در چارچوب یک نظام آموزشی متجدد و مدرن، سخن گفتن از بومی‌سازی، ادعایی گزاف و فاقد معنا خواهد بود. وجود چنین ساختاری در نظام آموزشی، نه تنها فرآیند هویت‌سازی ایرانی و تقویت هویت ملی را تضعیف می‌کند، بلکه امکان تحقق واقعی بومی‌سازی علوم را نیز از میان می‌برد. از این رو، اصلاح و تحول بنیادین در ساختار آموزشی، شرط اساسی برای بومی‌سازی علوم و نظریه‌پردازی بومی به‌شمار می‌آید.

#### ۶-۱-۸- ناکافی بودن وجود روحیه انتقادی:

یکی از موانع اساسی در مسیر بومی‌سازی علوم انسانی ضعف در نهادینه‌سازی روحیه انتقادی و کم‌رنگ بودن رویکرد «رنالیسم انتقادی» در فضای علمی و اجتماعی کشور است. برای برون‌رفت از این مشکل، پیشنهاد می‌شود ظرفیت نقد و گفت‌وگو در جامعه تقویت شود و شرایطی فراهم گردد که افراد بتوانند دیدگاه‌ها و نظریه‌های خود را در عرصه عمومی با آزادی و مسئولیت‌پذیری بیشتری مطرح کنند. همچنین، لازم است نظریه‌های علمی در حوزه علوم انسانی در بسترهای دانشگاهی، رسانه‌ای و اجتماعی با رویکردی تحلیلی و انتقادی مورد بررسی قرار گیرند (پوریانی، ۱۳۹۱). چنین فضای گفت‌وگویی موجب همگرایی دیدگاه‌ها یا در صورت لزوم، تضارب آرا خواهد شد؛ و در هر دو حالت، رشد و پویایی علوم انسانی را در پی خواهد داشت. از یک سو، آشنایی با دیدگاه‌های مخالف، مرزهای اندیشه را گسترش می‌دهد، و از سوی دیگر، تفاهم میان دیدگاه‌های هم‌سو می‌تواند زمینه ساز شکل‌گیری چارچوب‌های نظری بومی گردد. در این زمینه، می‌توان با بهره‌گیری نقادانه از دستاوردهای معرفتی جهانی و هم‌زمان با بازشناسی ظرفیت‌های فکری سنت ایرانی - اسلامی، علوم انسانی را با مسائل بومی و نیازهای جامعه ایرانی سازگار ساخت. اگرچه عقب‌ماندگی علوم انسانی نسبت به علوم طبیعی امری نسبتاً پذیرفته شده است، اما تأکید بر مزیت‌های بومی و ظرفیت‌های نهفته در سنت علمی - فرهنگی کشور، افقی تازه و امیدبخش برای توسعه علوم انسانی ترسیم می‌کند (برزگر، ۱۳۹۰). در این میان، افراط یا تفریط در دو سرطیف سنت‌گرایی و تجددگرایی نیز از چالش‌های قابل توجه به‌شمار می‌رود، چراکه این دوگانگی می‌تواند باعث سردرگمی نخبگان و کاهش احساس مسئولیت در قبال تولید علم بومی شود. علاوه بر این، فقدان یک نهاد مرکزی و منسجم برای

هدایت، هماهنگی و نظارت بر سیاست‌گذاری‌های مربوط به بومی‌سازی علوم انسانی، از دیگر خلأهای ساختاری در این حوزه است (پوریانی، ۱۳۹۱). بر این اساس، شکل‌گیری و تقویت نهادهای تخصصی و منسجم در نظام آموزشی و پژوهشی کشور می‌تواند زمینه‌ساز اصلاحات بنیادین و بازسازی مستمر ساختارهای علمی — آموزشی در راستای تحقق اهداف بومی‌سازی باشد. فقدان پژوهش‌های جامع و گسترده در این حوزه نیز می‌تواند جزء موانع بشمار آید. افزون بر این، دولت‌های اسلامی، از جمله ایران، اغلب حمایت خود از مراکز اسلامی و دانشگاه‌ها را با اهداف سیاسی پیوند داده‌اند و از آن‌ها به‌عنوان ابزاری برای انعکاس سیاست‌های خود بهره می‌برند. در چنین شرایطی، عدم حمایت کافی از پژوهشگران مستقل، در کنار جذابیت و توان علمی نظام‌های پژوهشی غرب که منجر به جذب نخبگان علمی از کشورهای اسلامی می‌شود، رشد و توسعه یک محیط علمی پویا و مستقل را با موانع جدی مواجه ساخته است.

### نتیجه‌گیری

علوم انسانی، اگر بر پایه مبانی فرهنگی، ارزشی و هویتی جامعه ایرانی بازتعریف شود، قادر است نقشی کلیدی در بازسازی خودآگاهی ملی، نوسازی نظام آموزش رسمی، و ارتقاء جایگاه علمی کشور ایفا کند. این در حالی است که وضعیت فعلی آموزش عالی، به‌ویژه در حوزه علوم انسانی، از نوعی گسست میان نظریه و زمینه رنج می‌برد؛ گسستی که ناشی از ترجمه‌گرایی و پیروی انفعالی از الگوهای معرفتی بیگانه است. ساختار کنونی علوم انسانی در ایران، به دلیل تأثیرپذیری عمیق از الگوهای غربی، در پاسخگویی به نیازهای معرفتی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی با چالش‌های و موانع متعددی مواجه است، داده‌های تحلیلی این پژوهش، نشان می‌دهد که موانع بومی‌سازی علوم انسانی در ایران، صرفاً محدود به کمبود نظریه یا ضعف اندیشه در سطح دانشگاهی نیست، بلکه به‌طور بنیادی در ساختارهای سیاست‌گذاری، نظام مدیریت علم، و نحوه سازماندهی آموزش عالی ریشه دارد. یکی از موانع جدی، فقدان یک نهاد مرکزی برای هدایت ساماندهی و ارزیابی مداوم فرآیند بومی‌سازی است؛ به‌گونه‌ای که تلاش‌ها عمدتاً پراکنده، فاقد انسجام نهادی، و اغلب وابسته به انگیزه‌های فردی یا حرکت‌های جزیره‌ای باقی می‌مانند. از سوی دیگر، الگوی کنونی ارزیابی و ارتقای اعضای هیئت علمی و تولیدات پژوهشی، هنوز مبتنی بر چارچوب‌های بین‌المللی و غرب‌محور است که باعث شده پژوهشگران برای کسب امتیاز علمی، ناگزیر به تکرار نظریات غالب جهانی، و نه پرورش مسئله‌های بومی پردازند. در چنین شرایطی، بومی‌سازی به جای آن‌که به یک پروژه راهبردی ملی تبدیل شود، در حاشیه نظام آکادمیک باقی مانده و گفتمان آن عمدتاً در قالب شعار یا بخش‌نامه مطرح می‌شود، نه در قالب ساختارهای اجرایی پایدار و هدفمند. این تحلیل همچنین نشان می‌دهد که علوم انسانی، برخلاف علوم طبیعی، نیازمند ارتباط دائمی با بافت فرهنگی، زبانی و دینی جامعه است و در صورتی که این پیوند برقرار نباشد، آموزش و تولید دانش در این حوزه کارکرد خود را از دست خواهد داد. به‌عبارت دیگر، مادامی که نظام آموزشی و پژوهشی کشور در مسیر تولید دانش متصل به نیازهای واقعی جامعه قرار نگیرد، خروجی آن در



بهترین حالت تکرار آموخته‌های ترجمه‌ای و بدون پیوند با زیست‌جهان اجتماعی خواهد بود؛ پدیده‌ای که به تقویت فاصله میان دانشگاه و جامعه دامن می‌زند.

سه عنصر کلیدی «هویت فرهنگی»، «فرهنگ عمومی» و «نظام آموزش عالی» به‌مثابه مولفه‌هایی درهم‌تنیده هستند که تحقق بومی‌سازی در گرو برقراری تعامل و هم‌افزایی میان آن‌هاست. اگر علوم انسانی قرار است مسئله‌محور، تحول‌آفرین و هویت‌ساز باشد، ناگزیر است در پیوندی فعال با بافت فرهنگی جامعه تعریف شود و از وضعیت صرفاً آکادمیک و جداافتاده از واقعیت‌های اجتماعی خارج گردد. بر اساس صاحب‌نظران، بومی‌سازی نباید به معنای نفی کلی علوم انسانی جهانی تلقی شود، بلکه معنای واقعی آن در «بازخوانی انتقادی» و «بازآفرینی تطبیقی» نهفته است. یعنی جامعه علمی کشور باید بتواند با اتخاذ رویکردی فعال و گزینشی، میان نظریه‌های بین‌المللی و نیازهای بومی پلی مفهومی و عملیاتی برقرار سازد. در این میان، آموزش عالی به‌عنوان بستر اصلی پرورش نخبگان، نظریه‌پردازان و معلمان آینده، نقشی تعیین‌کننده در تحقق این الگو ایفا می‌کند. اما آنچه تاکنون دیده می‌شود، فاصله‌ای معنادار میان اهداف تربیتی رسمی و مأموریت واقعی علوم انسانی در جامعه است؛ به‌طوری که در بسیاری از دانشگاه‌ها، علوم انسانی همچنان در موقعیت انفعالی، نظریه‌بردار و ترجمه‌محور باقی مانده است. از این منظر، مدل مفهومی ارائه شده در این تحقیق، نه فقط به‌عنوان چارچوبی تئوریک، بلکه به‌مثابه نقشه راهی راهبردی برای تحول در ساختار و محتوای آموزش علوم انسانی قابل استفاده است. این مدل نشان می‌دهد که بدون بازتعریف نقش هویت فرهنگی در طراحی دروس، بدون تقویت پیوند میان فرهنگ عمومی و مسائل آموزشی، و بدون اصلاح نگرش نهاد آموزش عالی نسبت به بومی‌سازی، امکان تحقق تحول واقعی وجود نخواهد داشت. بنابراین، علوم انسانی زمانی می‌تواند در نقش موتور محرک توسعه فرهنگی و فکری ظاهر شود که این اجزا به شکلی هماهنگ و هدفمند در یک سازوکار راهبردی تلفیق شوند.

بومی‌سازی علوم انسانی یکی از راهبردی‌ترین الزامات تقویت هویت ملی، بازیابی خودآگاهی فرهنگی و ایجاد انسجام اجتماعی در جوامع غیرغربی، از جمله ایران است. نتایج حاصل از تحلیل‌های این پژوهش نشان می‌دهد که فقدان الگوهای بومی در حوزه علوم انسانی موجب شده تا بخش زیادی از سیاست‌گذاری‌های تربیتی، فرهنگی و اجتماعی، بر پایه نظریه‌ها و مدل‌هایی طراحی شود که نه تنها با واقعیت‌های جامعه ایران ناسازگارند، بلکه بعضاً به تقویت گسست هویتی، بی‌اثری نظام آموزشی و وابستگی معرفتی منجر شده است. در چنین شرایطی، بومی‌سازی را نمی‌توان صرفاً یک پروژه آکادمیک دانست، بلکه باید آن را به‌مثابه فرایندی تمدن‌ساز و ضرورتی بنیادین در راستای دستیابی به استقلال نظری و بازسازی سرمایه فکری کشور تلقی کرد.

بومی‌سازی صحیح، زمینه‌ساز کاهش وابستگی به دانش ترجمه‌ای و فراهم‌کننده بستری برای پرورش الگوهای فکری متناسب با اقتضائات بومی است؛ الگوهایی که ضمن پاسخ‌گویی به نیازهای خاص اجتماعی و اقتصادی جامعه، می‌توانند

موجب شکل‌گیری نظریه‌هایی مستقل در سطح جهانی و ارتقاء نقش علوم انسانی ایران در تولید معرفت بین‌الملل شوند. همان‌طور که در مدل مفهومی پژوهش تبیین شده، تحقق این امر مستلزم تعامل فعال میان سه سطح «هویت فرهنگی»، «فرهنگ عمومی» و «نظام آموزش عالی» است؛ سه سطحی که در صورت عدم هم‌راستایی، بومی‌سازی به‌جای تحول، به بازتولید ساختارهای وابسته منجر خواهد شد و در جهت تقویت این فرآیند، راهکارهایی نیز قابل پیشنهاد است؛ از جمله بازنگری در سیاست‌های ناظر بر برنامه‌ریزی درسی، ترویج رویکردهای انتقادی و تأملی نسبت به دانش غربی، نهادینه‌سازی سنت فکری ایرانی — اسلامی در فرآیند آموزش علوم انسانی، توسعه الگوهای مسئله‌محور به‌جای صرفاً نظریه‌محور، و ایجاد نهادهای میان‌رشته‌ای برای تسهیل تعامل علوم انسانی با سایر عرصه‌های دانشی. این اقدامات نه تنها کارآمدی نظام آموزشی را ارتقاء می‌بخشند، بلکه علوم انسانی را از حاشیه به مرکز سیاست‌گذاری توسعه بازمی‌گردانند.

نکته قابل توجه این است که بومی‌سازی علوم انسانی فرآیندی پیچیده، تدریجی و چندوجهی است که تنها با تلفیق اراده ملی، برنامه‌ریزی ساختاریافته، بازنگری نهادی و آزاداندیشی علمی قابل تحقق است. این فرآیند نیازمند مشارکت فعال نهادهای آموزشی، سیاست‌گذار، و دانشگاهی است تا بتواند ضمن پایبندی به ارزش‌ها و سنت‌های فکری بومی، زمینه‌ساز تحول بنیادین در تولید دانش، نظریه‌پردازی و آموزش علوم انسانی شود. به‌ویژه در بافت اجتماعی ایران، که تنوع فرهنگی، چالش‌های هویتی و نیازهای توسعه‌ای درهم تنیده‌اند، بومی‌سازی می‌تواند نقطه عزیمت بازتعریف نقش علوم انسانی در سیاست‌گذاری و حل مسائل پیچیده جامعه باشد. تحقق چنین هدفی، همان‌طور که تحلیل‌های نظری و مدل مفهومی این پژوهش نیز نشان داد، تنها در صورتی امکان‌پذیر است که علوم انسانی از حاشیه به متن توسعه منتقل شود و به‌عنوان زیرساخت نرم و راهبردی جامعه شناخته شود. در این مسیر، علوم انسانی نه فقط به‌عنوان رشته‌ای دانشگاهی، بلکه به‌مثابه ابزاری برای بازسازی هویت فرهنگی، تقویت سرمایه اجتماعی، و ارتقاء قدرت تفکر انتقادی نقش‌آفرین خواهد بود. بر این اساس، ضروری است که تحقیقات آینده با رویکردی مسئله‌محور، به مطالعه تطبیقی مدل‌های موفق بومی‌سازی در کشورهای دیگر، بررسی دقیق‌تر اثرات پیاده‌سازی راهکارهای پیشنهادی در بستر آموزش عالی ایران، و سنجش میزان تأثیر این سیاست‌ها بر بهبود کارکرد علوم انسانی بپردازند. چنین پژوهش‌هایی می‌توانند به ارائه نقشه راه عملی برای تحقق تدریجی و پایدار بومی‌سازی کمک کرده و ظرفیت‌های بالفعل جامعه علمی کشور را در جهت خوداتکایی معرفتی بسیج نمایند.

## راهکارها

بومی‌سازی علوم انسانی یکی از مهم‌ترین نیازهای کشور برای تطبیق دانش موجود با ویژگی‌ها و اقتضائات فرهنگی، اجتماعی، و دینی ایران است. این فرآیند نه تنها بر نقد و بازنگری در نگرش‌های وارداتی به انسان و جامعه متمرکز است، بلکه به دنبال تولید نظریه‌ها و الگوهای است که بتوانند مسائل بومی را حل و زمینه‌های پیشرفت کشور را فراهم کنند. این



حرکت نیازمند شناسایی آسیب‌ها و موانع موجود، تدوین سیاست‌های حمایتی و تقویت گفتمان علمی برای تربیت نیروی انسانی متعهد به ارزش‌های ملی و دینی است. در این راستا، راهبردهایی نظیر اصلاح نظام آموزشی، تقویت پیوند علوم انسانی با سایر حوزه‌های دانش، توجه به سنت و بازنگری در روش‌شناسی علمی، می‌توانند مسیر بومی‌سازی را تسهیل کنند.

### راهکارهای پیشنهادی برای تقویت بومی‌سازی علوم انسانی

با توجه به چالش‌ها و موانع شناسایی شده در مسیر بومی‌سازی علوم انسانی در نظام آموزش عالی ایران، راهکارهای پیشنهادی زیر با هدف گذار از وضع موجود و تحقق عملی بومی‌سازی ارائه می‌شود:

۱. ایجاد نهاد هماهنگ‌کننده ملی علوم انسانی بومی: برای مقابله با پراکندگی سیاست‌گذاری و ضعف ساختاری، تأسیس نهادی مستقل با عنوان «شورای راهبری علوم انسانی بومی» پیشنهاد می‌شود. این شورا باید وظیفه تدوین الگو، تعیین اولویت‌های پژوهشی، هماهنگی میان دانشگاه‌ها، مراکز حوزوی و سازمان‌های فرهنگی، و نظارت بر فرآیند اجرایی بومی‌سازی را برعهده داشته باشد. نمونه تطبیقی: در کشور هند، «شورای پژوهش علوم اجتماعی هند» (ICSSR) نهادی مستقل و دولتی است که با هدف هدایت پژوهش‌های علوم اجتماعی متناسب با فرهنگ و نیازهای بومی تأسیس شده و با تعریف اولویت‌های تحقیقاتی و تخصیص بودجه پژوهشی، نقش مهمی در استقلال معرفتی دانشگاه‌های هند ایفا می‌کند (ICSSR Annual Report, 2022).

۲. بازنگری در برنامه‌های درسی و محتوای آموزشی علوم انسانی: یکی از مؤثرترین گام‌ها، بازبینی ساختار محتوای دروس علوم انسانی با تأکید بر زمینه‌های فرهنگی، دینی و تاریخی ایران است. تشکیل کمیته‌های بازطراحی سرفصل‌ها، جذب متخصصان حوزه و دانشگاه، و توسعه منابع بومی به‌عنوان کتب درسی، از اجزای کلیدی این راهبرد است. نمونه تطبیقی: در آفریقای جنوبی، پروژه‌ای ملی تحت عنوان «استعمارزدایی از برنامه درسی» (Curriculum Decolonization) پس از آپارتاید اجرا شد که طی آن دانشگاه‌ها، از جمله دانشگاه کیپ‌تاون، اقدام به بازنگری در سرفصل‌های علوم انسانی با هدف انعکاس تاریخ و فرهنگ بومی آفریقا کردند (Le Grange, L. 2016).

۳. تقویت تعامل نهادینه میان حوزه‌های معرفتی مختلف (حوزه و دانشگاه): برای غلبه بر گسست نهادی، لازم است همکاری سیستماتیک میان اساتید دانشگاه و علمای حوزوی در قالب پروژه‌های مشترک، دوره‌های بین‌رشته‌ای و کارگروه‌های علمی راه‌اندازی شود. همچنین، لازم است آیین‌نامه‌های ارتقاء هیئت علمی این همکاری‌ها را امتیازدهی کنند. نمونه تطبیقی: در اندونزی، طرحی با عنوان «پیوست معاهد اسلامی» (Pesantren) به دانشگاه‌ها اجرا شد که در آن محققان اسلامی و دانشگاهی در تولید برنامه‌های مشترک علوم اجتماعی و انسانی مبتنی بر ارزش‌های دینی مشارکت کردند. این همکاری به‌طور مستقیم مورد حمایت دولت و وزارت آموزش عالی اندونزی قرار گرفت (Azra, A. 2014).

۴. نهادینه سازی گفتمان بومی سازی در فضای عمومی و علمی: تقویت گفتمان بومی سازی نیازمند راهبرد رسانه‌ای،

تولید محتوا، و برگزاری نشست‌ها و همایش‌هایی با مشارکت دانشگاهیان، حوزویان، و اصحاب رسانه است. همچنین، استفاده از ظرفیت فضای مجازی و رسانه‌های دیداری برای ترویج مفهوم بومی‌سازی و رفع سوء تفاهم‌ها ضروری است.

۵. حمایت ساختاری از پژوهش‌های بومی‌محور: تخصیص اعتبارات هدفمند پژوهشی، ایجاد گرنت‌های خاص برای

پروژه‌های علوم انسانی اسلامی، و اولویت‌دهی به پایان‌نامه‌ها و رساله‌هایی که در راستای بومی‌سازی طراحی شده‌اند، از جمله ابزارهای کارآمد برای جهت‌دهی پژوهش‌ها به سمت تولید نظریه بومی است.

۶. ایجاد رشته‌های جدید در حوزه علوم انسانی بومی: طراحی رشته‌های جدید مانند «فلسفه اجتماعی اسلامی»،

«مدیریت فرهنگی بومی»، و «مطالعات تمدنی ایرانی-اسلامی» در مقاطع تحصیلات تکمیلی، می‌تواند ساختار آموزشی دانشگاه‌ها را با اهداف بومی‌سازی هم‌راستا سازد. همچنین، این رشته‌ها باید با جذب استادانی تلفیقی از حوزه و دانشگاه پشتیبانی شوند.

۷. تدوین شاخص‌های ارزشیابی بومی برای علوم انسانی: طراحی نظام ارزشیابی جایگزین برای مقالات و فعالیت‌های

پژوهشی در حوزه علوم انسانی که متکی بر تأثیر فرهنگی، نوآوری بومی و پاسخ‌گویی به مسائل ملی باشد، ضرورتی حیاتی است. این شاخص‌ها می‌توانند در فرآیند ارتقاء اعضای هیئت علمی نیز به کار گرفته شوند.

اجرای این راهبردها، در پرتو تجربه‌های داخلی و تطبیقی، می‌تواند ضمن رفع موانع معرفتی و ساختاری موجود، به خلق الگویی منسجم برای بومی‌سازی علوم انسانی و بازیابی نقش آن در توسعه و هویت ملی ایران بینجامد.

### پیشنهادات پژوهشی

- تبیین بنیان‌های معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی بومی‌سازی و اسلامی‌سازی علوم انسانی در جمهوری اسلامی ایران

- بررسی تأثیرات رویکردهای مدرنیستی بر فرآیند بومی‌سازی علوم انسانی در ایران

- تحلیل بایسته‌ها، محدودیت‌ها و چالش‌های فراروی بومی‌سازی علوم انسانی در ایران.

### کاربردی

- استقرار و ارتقای کیفی کمیته‌های بومی‌سازی علوم تربیتی در سطح ملی

- تأسیس نهاد متمرکز جهت هماهنگی و تعامل میان مراکز پژوهشی و تحقیقاتی فعال در حوزه علوم انسانی.



## منابع

۱. .... (۱۳۸۶). بازگشت به خویشتن. تهران: انتشارات قلم.
۲. .... (۱۳۹۱). انسان و اسلام، تهران: نشر الکترونیکی وبسایت دکتر علی شریعتی.
۳. .... (۱۳۹۴). بازشناسی هویت ایرانی اسلامی (مجموعه آثار ۲۷)، تهران: نشر الکترونیکی وبسایت دکتر علی شریعتی.
۴. اخوی راد، بتول (۱۳۸۸). بررسی شیوه های سازی علوم انسانی و تأثیر آن بر آموزش عالی. ماهنامه مهندسی فرهنگی؛ سال چهارم، شماره ۳۵ و ۳۶.
۵. اسفندیاری، شهاب (۱۳۸۶). تولید علوم انسانی به زبان بین المللی. قابل دسترس در: <http://ol.dal.ac.ir/vdcgnz9q.ak9n34prra.htm?15065>
۶. اشرف، احمد (۱۳۷۷). بحران هویت ملی و قومی در ایران، ایران نامه، سال دوازدهم، شماره ۳.
۷. اصل خادمی، میرعلی اکبر؛ عباسی اسفناجی، حسین (۱۳۸۳). بررسی چالش ها و موانع ساختاری در توسعه دانش و فناوری در ایران. در: مجموعه مقالات توسعه دانش و فناوری در ایران. به اهتمام مهدی گلشنی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۱.
۸. امیدیان، مرتضی؛ زندوانیان، احمد (۱۳۹۸). بومی سازی علم روان شناسی در راستای تحول و ارتقای علوم انسانی با رویکرد قانون برنامه ششم توسعه، فصلنامه سیاست راهبردی و کلان، دوره ۷، شماره ۲.
۹. باقری، شهلا (۱۳۸۷). علوم انسانی اجتماعی از بحران تا بومی سازی: انتقادات و راهکارها. فصلنامه حوزه و دانشگاه - روش شناسی علوم انسانی؛ سال چهاردهم، شماره ۵۴.
۱۰. برزگر، ابراهیم (۱۳۹۰). رهیافت بومی سازی علوم انسانی؛ قابل دسترس در سایت <http://korsifarhangoelmir/Products/Other/Article>
۱۱. پوریانی، حسین (۱۳۹۱). آسیب شناسی بومی سازی علوم انسانی. نشریه خردنامه هم شهری، شماره ۹۴، قابل دسترس در سایت <http://rasekhoon.net/article/show>
۱۲. توکلی زاده راوری، محمد و دیگران (۱۳۹۳). سنجه ای برای بومی سازی علم: مطالعه نشریات علمی - پژوهشی حوزه علوم اجتماعی ایران در سال های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۹؛ فصلنامه علمی پژوهشی پردازش و مدیریت اطلاعات. دوره سی؛ شماره ۲.
۱۳. جمشیدی، محمدحسین و همکاران (۱۳۹۴). نظریه پردازی و اسلامی سازی نظریه های علوم انسانی. نشریه فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی، سال نوزدهم، شماره ۴.
۱۴. حسن زاده، رمضان (۱۳۷۶). روشهای تحقیق کاربردی (راهنمای تدوین پایان نامه و اجرای کارگاه های آموزشی). تهران: انتشارات روان.
۱۵. راسل، برتراند (۱۳۷۸). جهان بینی علمی. ترجمه حسن منصور. تهران: نشر آگه.
۱۶. سالمی، داود (۱۳۹۵). ضرورت بومی سازی برنامه های فرهنگی؛ قابل دسترس در سایت <http://shooshan.ir/fa/news/>
۱۷. سروش، عبدالکریم (۱۳۸۳). نهاد علم و فرهنگ. تهران: صراط.
۱۸. شریعتی، علی (۱۳۸۹). بازخوانی علوم انسانی در بستر فرهنگ ایرانی-اسلامی. تهران: انتشارات حکمت.
۱۹. شیرخانی، علی؛ سبزی، داود (۱۳۹۸). چالش های بومی سازی و نظریه پردازی در علوم انسانی، فصلنامه علمی - تخصصی سپهر سیاست، سال ۶، شماره ۲۰.
۲۰. عباسی، ابراهیم (۱۳۹۴). اجتماع گرایی به مثابه روش تحلیل: تلاشی برای بومی نگری در علوم اجتماعی. فصلنامه مطالعات میان رشته ای در علوم انسانی، دوره هفتم، شماره ۲.
۲۱. علیجانی، رضا (۱۳۸۱). شریعتی؛ راه یا بیراهه؟، تهران: انتشارات قلم.
۲۲. غفاری، غلامرضا (۱۳۹۰). سرمایه اجتماعی و توسعه. تهران: سمت.



۲۳. فرزانه پور، حسین (۱۳۸۵). مقاله: امکان بومی‌سازی علوم انسانی و رشته‌های آن با تأکید بر علوم سیاسی (چالش‌ها و راهکارها). نشریه: کنگره علوم انسانی.
۲۴. کچوپان، حسین؛ جوادی یگانه، محمدرضا (۱۳۸۴). تطور نظریه هویت در غرب: از تجدد تا مابعد تجدد، علوم سیاسی، ش ۲۹.
۲۵. متقی زاده، عیسی و حسن زاده، محمد (۱۳۹۱). جایگاه علوم انسانی در پایگاه‌های استنادی علوم با تأکید بر مفاهیم اسلامی (نگاهی تطبیقی به ایران و جهان). چکیده مقالات؛ تهران: دومین کنفرانس ملی علوم انسانی.
۲۶. نصر، حسین (۱۳۸۳). اسلام و تنگناهای انسان متجدد. ترجمه انشالله رحمتی. تهران: دفتر نشر و پژوهش سهروردی.
۲۷. نصری، (۱۳۹۷). علوم انسانی بومی و ضرورت‌های آن. تهران: نشر نی.
۲۸. نصیری، محمدرضا (۱۳۹۴). علم بومی، علم جهانی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
۲۹. هافمن، استانی (۲۰۰۲). مهار جهانی شدن؛ چالشی پیش روی نهضت بومی‌سازی؛ ترجمه مهرزاد بروجردی قابل دسترس در سایت:

<http://mehrzadboroujerdi.com>

۱. Azra, A. (۲۰۱۴). *Islamic Education in Indonesia and Malaysia: Shaping Minds, Saving Souls*. Routledge.
۲. I CSSR (۲۰۲۲). *Annual Report ۲۰۲۱-۲۰۲۲*. New Delhi: Indian Council of Social Science Research.
۳. Le Grange, L. (۲۰۱۶). Decolonising the university curriculum. *South African Journal of Higher Education*, ۳۰(۲), ۱-۱۲.
۴. Mayor, F. (۱۹۸۹). Culture and the University. *Higher Education in Europe*, xi v(۱):۵-۱۵.
۵. Smith, A. D. (۱۹۹۱). *National Identity*. Reno: University of Nevada Press.